دامگه حادثه

شناسنامه گم‌شده بود

یاری به مردی که نمی‌خواست زنده باشد

نسیم خلیلی | «مردی که در کوچه می‌رفت هنوز به صرافت نیفتاده بود به یـــاد بیاورد که سیزده ســـالی می‌گذرد که او به چهره خودش در آیینـــه نگاه نکرده اســـت. همچنین دلیلی نمی‌دید که به یاد بیاورد کـــه زمانی در همین حدود می‌گذرد که او خندیـــدن خود را حس نکرده است. قطعا به یاد گم‌شدن شناسنامه‌اش هم نمی‌افتاد[.] اگر رادیـــو اعلام نکرده بود که افراد می‌باید شناسنامه خود را نو، تجدید کنند. [...] این که چرا تصور می‌شـــود سیزده‌ســـال از گم‌شـــدن شناســـنامه‌ی او می‌گـــذرد [...] برمی‌گشت به حدود سیزده‌سال پیش، چون او در زمانی بسیار پیش از این، در یک روز تاریخی شناسنامه را گذاشته بود جیب بغل بارانی‌اش تا برای تمام عمرش، یک‌بار برود پای صندوق رأی و شناسنامه را نشـــان بدهد تا روی یکی از صفحات آن مهر زده بشود. بعد از آن تاریخ دیگر با شناسنامه‌اش کاری نداشت تا لازم باشد بداند آن را در کجا گذاشـــته و یا در کجا گم‌اش کرده است. حالا یک واقعه‌ی تاریخی دیگر پیش آمده بود که احتیاج به شناسنامه داشت و شناسنامه گم شده بود.» این، آغاز داستان کوتاه «آیینه» نوشـــته محمود دولت‌آبادی است که نویسنده در آن بـــا زبان طنز بـــه مردم در تاریخ اشـــاره می‌کند، به آدم‌هایی کوچـــک که در تاریخ گم شده‌اند، هیچ‌کس آنها را نمی‌شناسد، حتی به ابتدایی‌ترین سندهای شناسایی خود نیز دیگر نیازی نمی‌بینند و گم‌شان می‌کنند و اگر نیاز یا رخدادی تاریخی نباشد، به جست‌وجوی آن نیز برنمی‌آیند. قهرمان گمنام روایت دولت‌آبادی که در پس خود مردم را به یاد می‌آورد، نخست به اداره سجّل احوال می‌رود اما آنها از او می‌خواهند استشهادی محلی پر کند تا به استناد آن به او شناســـنامه‌ای دیگر بدهند. همســـایه‌ها اما از یاری به او ســـرباز می‌زنند [...] اصلا چرا آدمی که در تاریخ و دنیای پیرامونش هیچ انگاشـــته شده است، ســـجل و سند شناســـایی داشته باشـــد «دکاندار که از دردسر خوشش نمی‌آمد گفت او را نمی‌شناســـد، نه این که نشناسدش بلکه اسم او را نمی‌داند چون تا امروز به صرافت نیفتاده اسم ایشـــان را بخواهد بداند». قهرمان اندوهگین روایت، پس از دکاندار، به لباسشویی محله روی مـــی‌آورد که لباس‌هایـــش را برای شستن به او می‌سپرده اســـت. او نیز اما مرد را بجا نمی‌آورد و می‌گوید «متاســـف است. چون آقا را خیلی کم زیارت کرده اســـت لطفا ممکن است اسم مبارکتان را بفرمایید؟» دولت‌آبادی بر آن است بگوید حتی یاری‌رسانی به دیگران نیز گاه به شـــناختن آدم‌ها وابســـته اســـت. سختگیری‌های مردم در این هنگامه‌ها نشان می‌داد آنان جزیره‌هایی از هم گســـســـته‌اند که یکدیگر را نمی‌شناسند و برای یاری به هم گامی برنمی‌دارند. قصه دولت‌آبادی اما با سرانجامی از یاریگری پایان می‌یابد. قهرمان قصه می‌کوشد پیرمردی را در بایگانی با خود همراه کند «شاید دم غروب یا سر شب بود که به نظرش رسید با دست پر راه بیفتد برود اداره مرکزی ثبت احوال مقداری پول رشـــوه بدهد به مامـــور بایگانی و از او بخواهد ســـاعتی وقت اضافی بگذارد و رد و اثری از شناسنامه‌ی او پیدا کند [...] مردی که شناسنامه‌اش گم شده بود، هوشمندی به خرج داده و یک بسته سیگار با یک قوطی کبریت در راه خریده بود و با خود آورده بود. پس مشکلی نبود اگر تا ســـاعتی بعد از وقت اداری هم توی بایگانی معطل می‌شدند. [...] با آن جدیتی که پیرمرد بایگان آستین‌به‌آستین به دست کرده بود تا بالای آرنج و از پشت عینک ذره‌بینی‌اش به خطوط پرونده‌ها دقیق می‌شد، این اطمینان حاصل بود که مـــرد، ناامیـــد از بایگانی بیرون نخواهد آمد. به‌خصوص کـــه خود او هم کم‌کم دســـت به کمک برده بود و به تدریج داشـــت آشنای کار می‌شـــد. حرف الف تمام شده بود که پیرمرد [...] پرسید فرمودید اسم فامیلتان چه بود؟» تلخی روایت اما آن‌جاســـت که او نام خود را نمی‌داند، پس یاری بـــه او در این وضع بی‌معنا اســـت «مرد گفت خیلی عجیب است عجیب نیست؟ من وقت شما را بیهوده گرفتم. معـــذرت می‌خواهم. اصل مطلـــب را فراموش کردم به شما بگویم. من... من هر چه فکر می‌کنم اسم خود را به یاد نمی‌آورم. مدت مدیدی است که آن را نشنیده‌ام. فکر کردم ممکن است، فکر کردم شاید بشود شناسنامه‌ای دست‌وپا کرد؟» جنس یاری پیرمرد این‌جا دگرگون می‌شـــود؛ مرد گمنام را نزد کسی می‌برد که صندوقی پر از شناسنامه دارد «حالا دوست دارید چه کسی باشید؟ شاه یا گدا؟ این‌جا همه‌جورش را داریم. فقط نرخ‌هایـــش فرق می‌کنـــد [...] بعضی‌ها چشم‌شـــان را می‌بندنـــد و شانســـی انتخاب می‌کنند مثل برداشتن یک بلیت لاتاری. تا شما چه جور سلیقه‌ای داشته باشید؟ مایلید متولد کجا باشـــید؟ اهل کجا؟ و شغل‌تان چی باشد؟ [...] خودتان انتخـــاب می‌کنید یا من برای‌تان یک فال بردارم؟ این‌جور شانسی ممکن است شناسنامه‌ی یک امیر، یک تاجر آهن، صاحب یک نمایشـــگاه اتومبیـــل [...] یـــک دارنده‌ی مستغلات.» دولت‌آبادی در این قصه خیال‌انگیز راهی را برای یاری به آدم‌هایی می‌نمایاند که از آنچه هستند، ناراضی‌اند و دوست دارند آدمی دیگر باشند تا شـــاید بهتر زندگی کنند. او راه یاری به این آدم‌ها را می‌گشاید، حتی به آدمی که دیگـــر نمی‌خواهد زنده باشـــد «مردی که شناسنامه‌اش را گم کرده بود، لحظاتی خاموش و اندیشناک ماند، و آن پس گفت اسباب زحمت شـــدم با وجود این اگر زحمتی نیست بگرد و شناسنامه‌ای برایم پیدا کن که صاحبش مرده باشد. این ممکن است؟ بایگان گفت: هیچ‌چیز غیرممکن نیست. نرخش هم ارزان‌تر است.»

منابع خاموش درباره زنان در تاریخ چگونه به صدا درمی‌آیند

زنان و دانش پزشکی در تاریخ میانه ایران

مینو میبدی | زیست و جهان و اندیشه‌های زنانه در تاریـــخ از جمله گمشـــده‌های بزرگ اســـت. زنان در تکه‌هایـــی بزرگ از تاریخ غایبند و کوشـــش برای تماشای آنها از پس نقاب‌ها و ناگفته‌ها در منابع رسمی تاریخ‌نگاری از جمله ممتنع‌های بزرگ تاریخ‌پژوهان به شـــمار می‌رود. اما پژوهندگان اکنون سال‌هاست بر آن‌اند دنیای زنان را از پس مردانه‌نگاری‌های تاریخی بجویند. این جســـت‌وجو که جنبه‌ای پررنگ از تاریخ اجتماعی را می‌سازد، در عرصه‌های گوناگون زیست و کنش اجتماعی انسان‌ها در تاریخ انجام‌پذیر است؛ خانواده، فرهنگ، سیاســـت، حتی طبابت که زنان در آن گســـتره در جایگاه درمانگران خانگی و قابله‌هایی بی‌ادعا اما زندگی‌آفرین پدیدار شـــده‌اند. همچنین این‌گونه می‌نماید که تاریخ اجتماعی برساخته‌ای به شمار می‌آید که در خانواده و مولفه‌های زنانه زندگی ریشه گرفته اســـت. این نگرش و رویکرد به زنان، در میان پژوهش‌های تاریخی به‌ویژه رساله‌های دکترای رشته تاریخ، پررنگ‌تر از پیش به چشم می‌آید. بهزاد کریمـــی، دانش‌آموخته تاریخ و عضـــو هیأت علمی دانشگاه آیت‌الله حائری میبد، رساله دکترای خود را با موضوع «تبیین جایگاه زنان در گفتمان پزشکی عصر صفویه» ســـال ۱۳۹۱ خورشیدی در دانشگاه تربیت مدرس به انجام رســـانده و دفاع کرده است؛ انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام، این پژوهش جذاب را به سال ۱۳۹۵ خورشیدی منتشر کرده و در دسترس همگان گذارده اســـت. این پژوهش تاریخی، از چند جنبه به تاریخ اجتماعی ایران راه می‌برد؛ هم داده‌های خود را در منابع و نوشته‌های مردم‌محور می‌جوید که طبیبان و عالمان در تعامل با زیست مردم و یاری‌رسانی به جان و زندگی‌شان به کار می‌بردند، هم پژوهشگر بر زیست زنان در تاریخ، به‌عنوان بخشی از بدنه تاریخ مردم تأکید دارد که کمتر درباره آن سخن رانده و نوشته شده است. گفت‌وگو با دکتر بهزاد کریمی دربـــاره این پژوهش، روزنه‌هایی بر گوشـــه‌ای از تاریـــخ اجتماعی ایران در روزگار صفوی می‌گشاید.

پژوهش و رســـاله «تبیین جایگاه زنان در گفتمان پزشکی عصر صفویه»، بخشی مهم از جامعه ایران در روزگار صفوی را هم در زمینه پزشکی، هم در گستره زیست زنان در تاریخ دربرمی‌گیرد و از این دیدگاه به تاریخ اجتماعی ایران راه می‌برد. تاریخ مردم چه جایگاهی در این پژوهش داشته است؟

در این پژوهش مردم را در گفتمان پزشکی و طب جسته و از این منظر نگاهی تازه به مردم و اجتماع در تاریخ داشته‌ام. پیش از این کتاب‌هایی مهم همچون «تاریخ پزشـــکی ایران» نوشـــته ســـیریل الگود یا پژوهش‌های محمود نجم‌آبادی درباره تاریخ پزشکی در ایران نوشته شده اســـت. این پژوهش‌ها اما مردم را در تاریخ نجسته، بیشـــتر از بازگویی زندگی پزشکان بزرگ یا دستاوردهای پزشـــکی آنان سرشار بوده‌اند. رساله «تبیین جایگاه زنان در گفتمان پزشکی عصر صفویه»، با یک نگاه جامعه‌شـــناختی همراه بوده، از این‌رو هم نگرشی نو به پزشـــکی در تاریخ داشته، هم مردم به‌ویژه زنان را در این بســـتر بیش از پزشکان و دستاوردهای‌شان دیده است. در مقدمه پژوهش نیز اشاره کرده‌ام که گفتمان پزشکی در تاریخ، تنها یک گفتمان معطوف به دانش نیست. هر گفتمان علمی دربرگیرنده برداشـــت‌های اجتماعی است و در یک زمینه فرهنگی شـــکل می‌گیرد و می‌بالد. نخستین دریافت ما از تاریخ پزشـــکی همچنیـــن تاریخ علم پزشکی است. این برداشت البته شرطی شده و دستاورد آموزش‌های رسمی در مدرسه‌ها، برنامه‌های تلویزیونی یا کتاب‌هایی است که به شـــیوه‌های گوناگون با آنها سروکار داشته‌ایم. پژوهشگر تاریخ پزشکی، از این‌رو تنها درباره دگرگونی مســـأله‌هایی چون روش‌های تشـــخیص، درمان بیماری‌ها یا پیشگیری و ابزارهای پزشکی باید پژوهش کند. منابع دانشی همچون منابع پزشـــکی را اما از زاویه‌ای دیگر نیز می‌توان بررسید. پژوهشگر در این نگرش تازه، گرچه به گزاره‌های علمی توجه دارد اما آنها را در پیوند با مســـأله‌ها یا حوزه‌های دیگر، همچون اجتماعی، مذهبی یا سیاسی بررسی کرده و به کار می‌گیـــرد. نگرش پژوهـــش در تاریخ پزشـــکی صفویه نیز از این روش بهره گرفته اســـت. کوشیده‌ام پزشکی را در پیوند با زنان بفهمم و تحلیل کنم. آگاهی‌های تاریخی از زنان ایرانی البته تا پیش از روزگار مشروطه اندک است. منابع رسمی درباره این بخش از جامعه ایرانی چنـــدان نمی‌گویند. نه این که آنها در عرصه نبودند که این منابع رسمی اصولا زنان را موضوع تاریخ‌نگاری نمی‌دانستند. یک راه برای جبران این خلأ اطلاعاتی، بررسی منابع غیرتاریخ‌نگارانه است. منابع هنری اینچنین‌اند. منابع پزشکی عصر صفویه را از همین زاویه توجه کردم و دریافتم آگاهی‌هایی بسیار قابل تأمل درباره زنان در آنها وجود دارد. این آگاهی از منابع پزشکی، دستاورد تجربه‌ام در کار با این منابع و دقیقا برخلاف برداشت کلیشه‌ای از این منابع بود.

در این بخش چگونه توانستید زن ایرانی را در این گفتمان مطالعه و موقعیت اجتماعی آن تحلیل کنید؟

برای رســـیدن به این نتیجه نیاز بود زن را در دیگر گفتمان‌ها نیز بررســـی کنم. هنگامی که در گفتمان پزشکی در پی زنان و جایگاه اجتماعی‌شان بودم، در این گفتمان به پزشکی محدود نشدم. باید می‌دانستم زن در دیگر گفتمان‌ها از چه جایگاهی برخوردار بود، زیرا برداشـــت از زن در دیگر گفتمان‌ها در یک فضای میان گفتمانی، تأثیری مستقیم و دوسویه بر دریافت از پیوند زن و گفتمان پزشکی دارد. بدین‌ترتیب آنگاه که در یک تکه از تاریخ در پی مردم و زندگی اجتماعی‌شان می‌رویم، تکه‌های دیگر را نیز شناخته‌ایم، زیرا اجتماع در همه بخش‌های تاریخ زندگی می‌کند.

از چه منظر این پژوهـــش را در عرصه تاریخ مردم نو می‌دانید؟ چه داده‌هایی در روایت شما وجود دارد کـــه آن را از این منظر واجد ویژگی نوگرایانه می‌کند؟

پژوهش‌های زن‌محور تاریخی اساسا به دلیل کمبود منابع یا پراکندگی آگاهی‌ها کمتر دستمایه پژوهش تاریخ‌نگاران ایرانی بوده‌اند. مســـأله زنان در گســـتره پزشکی همچنین تا پیش از این از دیدگاه اجتماعی بررسی نشده بود. این پژوهش از دیدگاه منابع، کاری تازه به شمار می‌آمد. منابع پزشکی گرچه بارها بررسی شده‌اند، اما این پژوهش‌ها بیشتر به تاریخ علم پزشکی چشم‌داشته‌اند.

درباره زنـــان در دوره صفویه آیا کتاب‌های زیادی نوشته شده است؟

خیر، اما پژوهشگران در ســـال‌های گذشته به این مســـأله در تاریخ ایران بیشتر توجه داشـــته‌اند. زن از آن‌جا کـــه در تاریخ‌نگاری دوره‌هـــای گوناگون تاریخ معمولا غایب بوده، جنبه‌ای اسرارآمیز و جذاب برای تاریخ‌پژوهان داشـــته، از ایـــن‌رو کتاب‌های گوناگون در این‌باره به فارسی و انگلیسی نوشـــته‌اند، اما درباره زن صفوی اگر پژوهش‌هایی هم باشـــد، به داده‌های سفرنامه‌های تاریخی این دوره بیشتر پشتوانه دارد.

با این حال، چرا باز هم زنان در تاریخ نادیده مانده‌اند و ما حتی در تاریخ‌های اجتماعی هم کمتر آنها را می‌بینیم؟

این را نیز در خود تاریخ و ساختارهایش باید جست. از منظر ســـاختارگرایانه، به علت وجود ساختارهای پدرســـالارانه و مردســـالارانه اجتماعی و سیاسی در سده‌های میانه تاریخ ایران، زن بیشتر جایگاهی فروتر نسبت به مردان داشته اســـت؛ زنان نیز این وضع را بر پایه معیارهای عرفی جامعه پذیرفتـــه بودند و بدان گردن می‌نهادند. عامل‌هایی دیگر نیز موجب شـــد تصویر ارایه‌شـــده از زنان ایرانی، از واقعیت دور باشد؛ منابع ایرانـــی در جایگاه منابع اصلی پژوهشـــگران کنونی، به دلیل وجود چنین پنداری نسبت به زنان، آنها را شایسته نام‌بردن نمی‌دانسته، هنگام نیاز نیز تنها اشاره‌هایی اندک به آنها داشته‌اند. شرق‌شناسی سده نوزدهم میلادی نیز تصویری تک‌بعدی از زنان شرقی به‌ویژه زنان ایرانی پیـــش روی می‌گذارد که تنها زنان وابسته به حرمســـرای دربار را نمودار است و حرمسرا نیز همچون کانونی برای هوسرانی‌ها و کام‌جویی‌های شاه و زنانش نقش گرفته است. این تصویر مغشوش شرق‌شناســـانه از زنان شـــرقی، همچون پرده‌ای جلوی دیده‌شدن اندک فعالیت‌های زنان در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و دینی را گرفته است. پاره‌ای پژوهشگران بر این باورند استعمارگران غربی سده نوزدهم میلادی بـــرای افزایش جذابیت‌های جنسی شـــرق و نیز نمایاندن فساد استبداد شـــرقی، تصویر زن ایرانی و شرقی را واژگون نشان داده‌اند. ادبیات سفرنامه‌نویسی تاریخی نیـــز به دلیل محدودیت‌های عرفی و مذهبـــی تمـــاس اروپاییـــان بـــا زنـــان ایرانی، تنهـــا بازتابنده ویژگی‌هـــای زنـــان طبقه‌های بالای جامعه ایران عصر صفوی است و کمتر در آن از زنان قشرهای فرودست می‌توان نشانه یافت.

این رکود و نادیده‌شدن یا واژگون‌نمایی زن در آثار پزشکی هم وجود داشته است؟

بله! پزشکی سده‌های میانه تاریخ ایران که پزشکی دوران صفویه نیز پاره‌ای از آن به شمار می‌رفت، در نظر و عمل، از تأثیر ساختار مردسالار جامعه، خوانش‌ها و باورهای سنتی و گفتمان حاکم بر تاریخ‌نگاری ایرانی سده‌های دهم و یازدهم هجری درباره زنان بر کنار نبود.

چه شد که شما ســـراغ تحقیق درباره این موضوع رفتید؟

پیش از برگزیدن موضوع رســـاله، بـــا حوزه تاریخ پزشـــکی آشـــنایی داشـــتم، زیرا مقاله‌هایی برای دایره‌المعارف پزشکی ایران و اسلام در فرهنگستان علوم پزشـــکی ایران نگاشـــته بودم، اما تـــا پیش از جدی‌شدن موضوع رساله دکترا نمی‌پنداشتم به سمت تاریخ پزشکی بروم. چارچوب‌ها و کلیشه‌هایی در رشته تاریخ وجود دارد که پژوهشگر را وامی‌دارد سوژه رساله دانشگاهی خود را در یک محدوده مشخص برگزیند. بیشـــتر این چارچوب‌ها سیاســـت‌زده‌اند، اگر هم به گستره‌های غیرسیاســـی تاریخی راه می‌برند، باز از جنبه پیوند با پدیده تاریخ سیاسی است. پژوهش در حوزه‌های جدید البته به خطرپذیـــری بالا نیاز دارد. بکربودن موضوع رســـاله همواره یکی از دغدغه‌های دانشجویان تاریخ است، اما این نگرانی نیز وجود دارد که داده‌های کافی برای نگارش موضوع‌های جدید، به اندازه‌ای باشد که به کار سامان‌بخشی و انجام رساله‌ای در چارچوب اســـتانداردهای کنونی دانشگاهی آید. من هر دو نگرانی را به‌ویژه، هم در زمینه نشـــناختن حوزه پژوهش و نبود ادبیات تحقیـــق و هم تردید از وجود داده‌های کافی داشتم. با استادان نیز ساعت‌ها باید گفت‌وگو می‌کردم تا هم موضوع را بپذیرند، هم مطمئن شـــوند داده‌های مناســـب و کافی در زمینه موضوع و البته تاریخ مردم در دسترس است. اطمینان داشتم داده‌های ارزشمند تاریخی درباره حوزه پزشکی و تاریخ مـــردم در روزگار صفوی وجـــود دارد و مرا در پژوهش یاری خواهد داد. درباره تاریخ مردم و جایگاه آن در این پژوهش، زنان به هرروی نیمی از جامعه در همه دوره‌های تاریخی بوده‌اند و روزگار صفوی نیز از این ویژگی برکنار نیســـت؛ با این تفـــاوت که حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی کمتر بود و همین اندک فعالیت‌ها نیز شایستگی گزارش از سوی تاریخ‌نگاری ایرانـــی را نمی‌یافت. چنین پژوهش‌هـــای تاریخی همچون پژوهش «تبیین جایـــگاه زنان در گفتمان پزشـــکی عصر صفویه» بدین‌ترتیب درآوردن صدای منابع خامـــوش درباره زنـــان در تاریخ می‌توانند به شمار آیند.

در این پژوهش، جدا از منابع پزشکی، از منابع فقهی و فرهنـــگ عامیانه نیز بهـــره برده‌اید. این منابع تـــا چه اندازه در درک تاریـــخ اجتماعـــی و آنچه در تاریخ‌نگاری‌های معمول وجود ندارد، به شما یاری رسانده است؟ آیا رجوع به ایـــن آثار و منابع، بر رویکرد شـــما نســـبت به تاریخ تأثیر گذاشت؟

منابع پزشکی در عصر صفویه ستون فقرات و محور اصلی این پژوهش بوده‌اند، اما برای دستیابی به هدف که روایت زن صفوی از روزنه منابع پزشکی بود، نیم‌نگاهی نیز به جایـــگاه زن در این دوره بر پایه دیگر منابع باید می‌انداختم، به همین دلیل در کنار منابع پزشکی، منابع فقهی و حدیثی، نقاشی‌ها، حتی شعر نیز به کار آمده اســـت. هدفم آن بود که شمایی از زن صفوی در دیگر گفتمان‌ها نشان دهم، سپس زن ایرانی را در روزگار صفوی، بر پایه منابع پزشکی بشناسانم و سرانجام مقایسه‌ای میان این گفتمان‌ها انجام دهم. مطالعه و بررسی این منابع، دانش ما را درباره جایگاه زنان در عصر صفویه ژرفا می‌بخشد.

پژوهش «تبیین جایگاه زنـــان در گفتمان پزشکی عصر صفویه» به تحلیل و طبقه‌بندی گفتمان پزشکی در تاریخ میانه ایران اختصاص دارد. شما در آن بخش، از طب‌النبی، سپس ورود ادبیات طب‌الائمه در گفتمان‌های پزشکی سخن رانده‌اید. این داده‌ها آیا بازگوینده گفتمان غالب فرهنگی در تاریخ نیز می‌تواند باشد یا تنها به گفتمان‌های پزشکی معطوف می‌شده است؟

این داده‌ها حتما راوی گفتمان غالب اســـت. مگر می‌شود پزشـــکی، به‌عنوان یک واقعیت و پدیده در زندگی مردم در تاریـــخ، از دیگر حوزه‌های اجتماعی جدا باشد؟

سفرنامه‌های زنانه‌نوشـــت مربوط به حج، یکی از منابع این پژوهش بوده است. این منابع تاریخی چه ویژگی‌هایی دارنـــد و چگونه در منظومه بررسی‌های پژوهش جای گرفته‌اند؟

ســـفرنامه‌های تاریخی حج زنـــان، منابعی‌اند که کوشـــیدم از آگاهی‌های درون آنهـــا همچون پایه‌ای برای مقایسه زن در عرصه‌های گفتمانی مختلف بهره گیرم. آثـــار مکتوب به قلم زنان تا پیش از مشـــروطه اندک بوده‌اند. ســـفرنامه‌نگاری حج، از عرصه‌هایی به شمار می‌آید که زنان در انجام آن به‌عنوان یک فعالیت اجتماعی می‌توانستند فعال باشند. این عرصه البته با توجه به میزان اندک سواد در میان زنان که آن هم به زنان طبقه‌های بالای جامعه محدود می‌شد، به تنهایی خواسته‌ها یا وضع توده زنان در این دوره یا دیگر دوره‌ها را نمی‌تواند نمایندگی کند.

پژوهش درباره تاریخ اجتماعی و زیســـت روزمره مردم در تاریخ، تجربه‌ای نو در ایران به شمار می‌آید. پژوهشـــگران و تاریخ‌نگاران به علت‌های گوناگون تاکنون کمتر به این حوزه روی آورده‌اند. پژوهـــش درباره این عرصه چه دشواری‌های علمی و دانشـــگاهی می‌تواند داشته باشد؟

آرشیوهای منسجم خصوصی و غیررسمی در ایران به علت‌های گوناگون به‌ویژه فراز و هاونشیب‌های سیاسی در تاریخ دیرینه ایران شکل نگرفته‌اند، از این رو دستیابی به منابع عمده تاریخ اجتماعی بسیار جانکاه است. منابع موجود تاریخ ایران همچنین بیشتر سیاست‌زده‌اند. این دو عامل موجب شده اســـت آگاهی‌های مربوط به مردم به‌ویژه طبقه‌های فرودســـت در میان منابع پراکنده یا دست کم در منابعی نهفته باشد که نیاز دارند پژوهشـــگر و تاریخ‌نگار آنها را به صدا درآورد. پژوهش در حوزه تاریخ مردم ایران بدین‌ترتیب ســـخت است. همچنین ناآشنایی مورخان اجتماعی با نظریه‌های تاریخ اجتماعی، مانعی دیگر به شمار می‌آید. ترجمه درست پژوهش‌های جهانی در این زمینه شاید راهی نو به سوی آینده در پژوهش‌های تاریخ اجتماعی بگشاید.

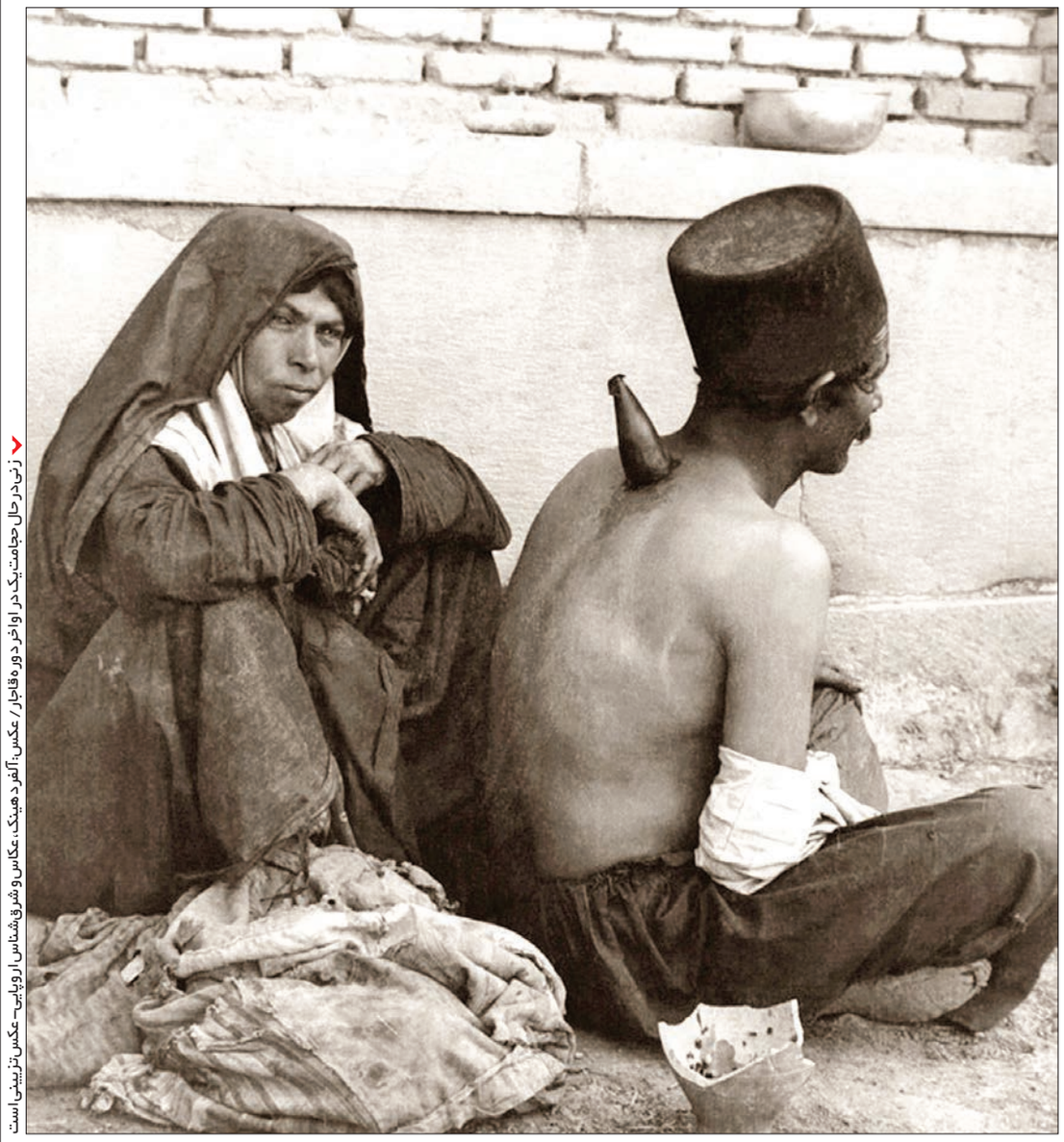

زنی در حال حجامت یک در اواخر دوره قاجار / عکس: آلفرد هینک، عکاس و شرق‌شناس اروپایی- عکس تزیینی است

پل فیروزه

دنیای زیست کارگران ایرانی

منش و شیوه کار کارگران صنعتگر ایرانی به روایت کنت دوگوبینو

«کارگر ایرانی، زرنگ، پرکار و به سبک خودش زحمتکش است. گفتم به ســـبک خودش[.] زیرا مایل نیســـت مثل کارگران اروپایـــی به خودش زحمت بدهد؛ فکـــر این که ده پانزده ســـاعت در روز یکســـره کار بکند، به مغزش خطور نمی‌کند و ضمنا کسی هم قصد تحمیل چنین کار سنگینی به او را ندارد. وانگهی تقســـیم کار مثل کشور ما در ایـــران وجود نـــدارد و هر صنعتگـــری به تنهایی کارش را انجام می‌دهـــد و نتیجه این روش، قدری بوالهوسی، لذت، فعالیت، قوه تخیل و نیز تا حدودی سهل‌انگاری صنعتگران می‌شـــود». این برداشت کنت دوگوبینوی فرانســـوی از رویه و پیامدهای کار کارگران ایرانی اســـت. کنت دوگوبینو، میانه سال‌های ۱۸۵۵ و ۱۸۵۸ میلادی در جایگاه‌هایی گوناگون در سفارت فرانسه در تهران خدمت کرد و در بازگشت به پاریس، کتاب پرآوازه «سه‌سال در آسیا» را درباره ایران و مردمانش نگاشت که بخشی از آن سفرنامه‌اش گشت‌هایش در شهرهای ایرانی است. او در بخشی از این کتاب جذاب، به وضع مردم جامعه ایرانی اشاره کرده است و روایت‌هایی جالب نیز درباره کارگران ایرانـــی دارد که بخش‌هایی از هویت این طبقه اجتماعی ایران را در تاریخ معاصر می‌تواند بنمایاند. بخش درنگ‌آمیز روایت گوبینو در این نکته نهفته است که او برداشت خود را از شیوه کار و زیست کارگران ایرانی، با دانش و آگاهی‌اش از ساختار کاری اروپا به‌ویژه فرانسه مقایسه کرده است «در کشور ما برای ساختن یک سوزن یا یک ساعت، قسمت‌های مختلف کار را بین تعداد زیادی کارگر تقسیم می‌کنند و به نتایج سودمندی از نظر تجارتی نایل می‌شوند. هریک از کارگران تخصص خودش را دارد و هرگـــز به کار دیگری اشـــتغال نمی‌ورزد. هر کاری نیاز به صلاحیت‌های شـــگفت‌آور از نظر دقت و ســـرعت دارد. به فراوانی و با دقت مکانیکی رقابت‌ناپذیری محصول تولید می‌کنند». تا این جای روایت گوبینو از مقایســـه میان زندگی و شیوه کار کارگران ایرانی و فرانسوی، نشان می‌دهد کارگران فرانســـوی، نمونه‌هایی کامیاب‌تر و ستودنی‌ترند، اما نکته جالب‌تر در نگرش و نتیجه‌گیری گوبینو آن‌جاست که هرچند روش خشک و منظم کارگران فرانسوی را می‌ســـتاید، اما در آن شیوه شکوفایی درخور انســـانی نمی‌بیند «به فراوانـــی و با دقت مکانیکی رقابت‌ناپذیری محصول تولید می‌کنند ولی درنهایت خودشان تبدیل به ماشین می‌شوند و هیچ سودی از این طرز کار عاید هوش و ذوق واقعی آنان نمی‌شود. سرمایه‌گذاری و تولید ممکن است از کار آنان ســـود زیاد ببرند ولی در این میان انسان به‌طور قطع بازنده اســـت. هیچ‌چیز یک اروپایی را شـــگفت‌زده‌تر از این نمی‌ســـازد که از او بخواهند ذره‌ای در کارش از این راه و روش جاری خارج شود. او خشمگین می‌شـــود و نخستین جمله‌ای که به زبان می‌آورد این است که چنین کاری غیرممکن اســـت. می‌دانم که برخلاف عقیده رایج اظهارنظر می‌کنم ولی هر کس تحت تأثیر ستایش طبقه کارگر قرار نگرفته و بخواهد بدون ترس و واهمه عقیده‌اش را ابراز کند، به ســـوءنیت و بی‌مهارتـــی کارگران پاریسی اعتراف می‌کند. و حال آن که آنان را نمونه و سرمشق مهارت می‌شـــمارند ولی درواقع جز با حوصله، آزمایش‌های مکرر و پرداخت پول نمی‌توان آنان را به کار واداشت». گوبینو اما پس از این نگرش انتقادگونه به ساختار منظم و ماشینی کار کارگران فرانسوی، ســـهل‌انگاری و بی‌نظمی کار کارگران ایرانی را با رویکردی نسبتا مثبت توصیف می‌کند «کارگر ایرانی برعکس[.] از فکر این که کاری را به او واگذار می‌کنند که تا به حال نکرده است، خوشحال می‌شود. با شور و حرارت به کار می‌پردازد، آنچه را که از وی بخواهند به سرعت می‌فهمد و با هوش توام با دقت انجام می‌دهد. بیشتر دوست دارد کارهای اروپاییان را تقلید کند». گوبینو با این روایت، کارگر ایرانی را سنت‌شـــکن و خلاق شناسانده که هنوز در پی تحمیل زندگی منظم غربی، به ماشـــینی تکرارشـــونده و بی‌ذوق بدل نشده اســـت. اشاره او به تمایل کارگـــران ایرانی به تقلید امـــا از رویکرد ســـتایش‌وار او می‌کاهد. این اندیشمند فرانسوی سپس دیده‌هایی جالب از محصولات و تولیدهای کارگران ایرانی در بازارهای ایران روایت می‌کند «در شیراز و اصفهان چاقوهای انگلیسی را به تعداد زیاد و بهای ارزان می‌سازند و به قدری شبیه به اصل است که حتی کلمه لندن روی تیغه آن حک شده است. مدل‌های مهمیزهای سواری را دیدم که آهنگری برای نخستین‌بار دیده بود و چنان به خوبی از این محصولات انگلیسی تقلید کرده بود که صرفنظر از کیفیت آهن، ارزش کار ایرانی برابر با انگلیســـی ولی قیمت آن یک‌سوم ارزان‌تر بود. اما برای این که کاری به این خوبی انجام شود، باید به میل کارگر و به‌طور منقطع صورت بگیرد و زیاد هم طول نکشد». گوبینو این تقلید را هم مثبت و هم منتقدانه تحلیل کرده، آن را نخست به روح آزادی‌پسند کارگر ایرانی بازمی‌گرداند «ساختن هر شـــیئی که کار مداوم، یکسره و عاری از تنوع لازم داشته باشد، به‌طور قطع مورد پسند کارگر ایرانی نیست و پس از مدتی آن را نیمه‌کاره رها می‌سازد. کارگر ایرانی کارش را تفنن می‌شـــمارد که آن را کارگران ما بلد نیستند. ولی ضمنا زود از آن خسته و دلزده می‌شود و در این حال وادار کردن او به ادامه آن تا پایان کار بســـیار دشوار اســـت. ضرورت ندارم بگویم اگر کســـی بدبختانه بهای شـــیئی را از پیش پرداخته باشـــد، می‌تواند تقریبا مطمئن باشد که کارش هرگز تمام نخواهد شد». بخشی از روایت گوبینو شاید به طنز باشد، اما همین که یک ناظر غربی، جهان کارگران ایرانی را این‌گونه دیده اســـت، نکته‌ای روشـــن و جالب در واکاوی زیست طبقه کارگر ایرانی به شمار می‌آید.